

خاندان معزی و گسترش اسلام در شبه قاره هند

زینب علا

چکیده

اسلام در هند ابتدا به صورت روش‌های غیرنظامی و به وسیله‌ی تاجران و بازرگانانی که ما بین شبه قاره هند و شبه جزیره عربستان در رفت‌وآمد بودند، به صورت مسالمت‌آمیز اما محدود گسترش یافت. اما گسترش و نشر فرقه‌های اسلامی به خصوص فقه حنفی که با یورش سلطان محمود به هندوستان آغاز گشته بود، در دوران جانشینان این سلسله یعنی غوریان نیز در این منطقه ادامه یافت و در زمان قدرت‌گیری سلاطین دهلی من جمله شاهان معزی، سلاطین خلجی، تغلغیه، سلسله‌ی سادات، لودی و سوری تثبیت گردید. این سلسله‌های مسلمان که بعد از سلطان معزالدین غوری در شمال هندوستان قدرت را در دست گرفتند، همیشه روابط خود را با خلفای عباسی حفظ کرده و حتی پس از کشته شدن معتصم آخرین خلیفه‌ی عباسی تا مدت‌ها نام وی را بر سکه‌هایشان ضرب می‌نمودند، و این گونه تمایل خود را برای منطبق شدن با دنیای اسلام نشان می‌دادند.

واژگان کلیدی: هند، اسلام، غوریان، سلاطین دهلی.

۱. دانش آموخته کارشناس ارشد تاریخ اسلام دانشگاه خوارزمی.
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۰/۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۱۱

خاندان معزی یا غلامشاهی که ابتدا به عنوان یک نیروی دست نشانده از طرف سلسله‌ی غوریان در شمال هند قدرت را در دست گرفته بودند، پس از مرگ سلطان معزالدین غوری و مشغول شدن شاهان این خاندان به نزاع‌های داخلی در فرصتی مناسب با حذف رقبا اعلام استقلال کرده و به دلیل توانایی نظامی خود یکی پس از دیگری مناطق مختلف در شمال شبه قاره هند را گشودند، و زمینه را برای تشکیل سایر سلسله‌های مسلمان که مرکز خلافتشان فقط در خود شبه قاره هند بود، ایجاد کردند. این سلسله‌ها که تحت عنوان سلاطین دهلی شهرت یافته بودند، در طی حکومت خود با سرکوب نمودن قیام هندوها و ویران کردن معابد و بتخانه‌های آن موجبات پیشرفت دین اسلام و نفوذ هرچه بیشتر این آیین را در شبه قاره هند فراهم ساختند. این نوشتار نگاه کوتاهی بر چگونگی به قدرت رسیدن خاندان معزی سر سلسله‌ی سلاطین دهلی و ذکر احوال شاهان این دولت و تأثیر آنان در نشر دین اسلام دارد.

هندوستان

هندوستان نام کشوری است که در زبان قدیم سانسکریت بهارات (baharata-vasha) نام دارد و آن عبارت است از: شبه جزیره‌ای در جنوب آسیا که از دامنه‌ی سلسله کوه‌های هیمالیا به طرف جنوب امتداد یافته و به اقیانوس هند منتهی می‌شود و به صورت مثلثی است که قاعده‌ی آن کوه‌های هیمالیا و ضلع شرقی آن خلیج بنگال و در ضلع غربی آن دریای عمان واقع شده است. (حکمت، ۱۳۳۷: ۲) مردم هندوستان از حیث نژاد و یا به تعبیر بعضی از دانشمندان از جهت ترکیب گروه‌های قومی بسیار مخلوط هستند. (نائینی، ۱۳۷۵: ۲۷) در این شبه قاره حدود یک هفتم جمعیت کره ارض به سر می‌برد که در حدود هشتصد میلیون تن از آنها در هند (بهارات) سکنی دارند و بقیه در کشورهای پاکستان و بنگلادش و چند امارت نشین کوچک زندگی



می‌کنند. (همان، ۳۱)

تاریخ سیاسی هندوستان را می‌توان به چهار دوره‌ی اصلی تقسیم نمود: دوره‌ی هندویی، دوره‌ی فرمانروایی مسلمانان، دوره‌ی نفوذ و تسلط اروپایی‌ها، دوره‌ی بازیافت استقلال هندوستان و تقسیم این شبه‌قاره به دو کشور هند و پاکستان، جدایی بنگلادش از پاکستان و پدید آمدن سه کشور مستقل در این شبه‌جزیره (همان، ۳۷) در این مقاله بخش دوم تاریخ سیاسی هندوستان یعنی دوره‌ی فرمانروایی مسلمانان بر این شبه‌قاره مورد توجه قرار گرفته است.

نفوذ اسلام در هند

اسلام در هند نخست در قسمت سفلی دره سند و به وسیله یورش والیان مسلمان اموی انتشار یافت. ولید بن عبدالملک اموی معروف به ولید او (۹۶-۸۶ ه.ق) فرزند عبدالملک مروان که دوران حکومتش به فتح و ناز و نعمت مشهور بود، (طوقش، ۱۳۸۹: ۱۴۶) در سال ۹۲ هجری پس از فراغت بال از امور داخلی، فرمان حمله به مناطق سند را صادر نمود. جریان از این قرار بود که در آن روزها چند کشتی تازی که گذرشان از کناره‌های دره سند می‌گذشت، از طرف مردم دیول مورد تهاجم قرار گرفتند و چون مسلمانان از داهر که راجه‌ی سند بود بازخواست نمودند، وی چنین پاسخ داد: که مردم دیول از خاک سند بیرون هستند و ما را به آنجا دسترسی نیست. (فدائی اسپهانی، ۱۳۴۱: ۵) و بدین‌گونه داهر از پذیرفتن مسئولیت خسارتی که به مسلمانان وارد آمده بود شانه خالی کرد. زمانی که خبر جریان این واقعه به گوش حجاج بن یوسف ثقفی که امیر عراق بود رسید، پسر عم خود محمد بن قاسم را مأمور فتح سرزمین سند و سپس امیر آن منطقه نمود. (بلاذری، بی تا: ۶۱۲) عملیات نظامی محمد بن قاسم در سرزمین هندوستان تا امارت کنوج ادامه داشت، که در سال (۹۶/۷۱۵ هـ) با خبر مرگ حجاج و سپس ولید اول و آغاز خلافت سلیمان عبدالملک



(۹۶-۹۹ هـ.ق) متوقف گردید. پس از این دوره نیز به علت دور بودن این منطقه از مرکز خلافت و گرفتاری‌های واقع در دولت اموی و ادامه این جریان در دوران عباسی، شبه قاره هند از حملات کوبنده‌ی نظامی اسلام مصون مانده و دیگر توجه مهم و جدی به این منطقه نشد.

غزنویان

نخستین کسانی بودند، که سلطه‌ی نظامی اسلام را به طور کامل بر شمال هند گسترش داده و سلسله‌های بومی چون سلسله‌ی هندوشاهان و یهند را برانداختند (۴۱۷-۱۰۲۶). سبکتکین غزنوی مؤسس حقیقی دولت غزنوی در سال (۳۶۷-۳۸۷ هـ.ق) به هندوستان لشکر کشید و موفق شد، تا پادشاه این ناحیه را مغلوب ساخته و رودخانه‌ی هند را به عنوان مرز شرقی حکومت خود تعیین نماید و پس از این واقعه بود که تاریخ سیاسی و فرهنگی هندوستان به مدت هشتصد سال به دست حاکمان مسلمان رقم زده شد (واهنسن، ۱۳۷۶: ۱۲۶؛ بیات، ۱۳۸۴: ۵۵-۲۵۳).

در نخستین هزاره‌ی میلادی پسر سبکتکین، محمود غزنوی بار دیگر به مناطق حاصلخیز هندوستان دست انداخت ولی وی نیز مانند پدر هر بار در حالی که ثروت هنگفت و لشکری از اسیران هندی به همراه می‌آورد به ناحیه‌ی خود بازمی‌گشت (واهنسن، ۱۳۷۶: ۱۲۶ و ۱۲۷) و در پی ایجاد دولتی متمرکز و ثابت در این منطقه نبود. به قول باثورث اساساً توجه محمود غزنوی به شمال هند را باید در همین جنبه‌های مالی و سود حاصل از معابد و غارت بت‌خانه‌های هند جستجو کرد و انگیزه‌ی وی را برای گسترش آیین اسلام و نزاع با کفار این ناحیه با دیده شک و تأمل نگریست، چرا که در سپاه محمود غزنوی عده زیادی از نفرات هندی مشغول به کار بودند، که استخدام آنان مشروط به پذیرش دین اسلام نبوده است.





بعد از فوت سلطان محمود نیز سلطنت غزنویان به تدریج رو به انحطاط نهاد و طوایف وحشی تازه‌ای تحت عنوان ترکان سلجوقی در آسیای مرکزی روی کار آمدند و سلسله‌ی غزنویان به درجه‌ای سرگرم دفع آنها گردید که نتوانست توجه خود را به طرف هند معطوف دارد و از این رو هندوها را به حال خود باقی گذاشتند. (دولافوز، ۱۳۱۶: ۹۰) در همین زمان بود که خاندانی تحت عنوان غور در نزدیکی قندهار روی کار آمدند، (۵۴۳-۶۱۶ هـ.ق) این سلسله که از قدیم در نواحی صعب غور واقع در کوهستان‌های مابین هرات و غزنه امارت داشتند، معتقد بودند که از فرزندان ضحاک معروف شاهنامه‌اند و اجداد اعلای آنها به نام شنسب به دست علی بن ابیطالب اسلام آورده بود و به همین جهت گاهی آنها را تحت عنوان آل شنسب نیز می‌خواندند. (روشن‌ضمیر، ۱۳۸۱: ۲۰؛ خلعتبری، ۱۳۸۱: ۱۰۲ و ۱۰۳)

از مشهورترین پادشاهان این سلسله معزالدین محمدسام (۶۰۲-۵۹۹ هـ.ق) معروف به شهاب‌الدین محمد بود. او موفق گردید با حمله به هندوستان مناطقی چون پنجاب و لاهور را با دیگر نواحی به تصرف خود درآورد و سلاطین آنجا را گرفتار و به بحس بفرستد. معزالدین پس از آنکه خودش یا سپاهیان‌ش شمال هند را تا مصب رود کنگ فتح نمود، فرماندهی آن را به غلام خویش به نام قطب‌الدین آیبک سپرد و خود عازم غور گردید. (بیات، ۱۳۸۴: ۲۵۵) بازگشت معزالدین محمدسام به غور و سپردن نواحی ممتصرافی در هند به قطب‌الدین آیبک سرآغاز ایجاد سلسله‌ای مسلمان در شبه قاره هند گردید، که علاوه بر توجه به مسأله فتوحات و دفع قیام هندوها بر گسترش آیین اسلام و نشر عقاید این مذهب نیز همت گمارد. سلسله‌ای که به دلیل غلام بودن مؤسس آن و چند تن دیگر از شاهانش به دولت غلامشاهی یا همان مملوکان معروف گشته بود.

غلامشاهیان

آیبیک غلام و بنده ترکی بود، که قاضی فخرالدین عبدالعزیز کوفی از اولاد ابوحنیفه وی را خریده و پس آموزش قرآن و کسب آداب به قیمت بسیاری به یک تاجر برده فروخت. تاجر نیز آیبیک را به رسم تحفه نزد سلطان معزالدین آورد. (خواجه نظام‌الدین احمد، بی تا: ۱۴۱)

معزالدین هم وی را خریداری کرد و آیبیک را جزء اتباع سپاه خویش قرار داد او به دلیل نداشتن فرزند ذکور، اتکای خود را بر روی همین غلامان ترک خریداری شده از جمله قطب‌الدین آیبیک قرار داده و به همین علت نیز پس از فتح شمال هند تا مصب رود گنگ، آیبیک را به عنوان جانشین خود بر این مناطق منصوب نمود، و خود به غزنه بازگشت. آیبیک متصرفات غوریان را در پنجاب، دوآب، و جمنا گسترش داد و تا گجرات پیش راند، وی شایستگی‌های بسیاری از خود نشان داده بود، و پس از مرگ سلطان محمد غور به سال (۶۰۴ هـ.ق) بلافاصله اعلام استقلال کرد و نخستین سلسله‌ی مسلمانی را که فقط در خود شبه قاره هند حکومت داشت، بنیان نهاد. (تبریز نیا، ۱۳۸۳: ۶۵؛ واهسن، ۱۳۷۶: ۱۲۵-۲۸)

آیبیک چهار سال سلطنت نمود، و در این دوران کوتاه علاوه بر مبارزه با شورشیان داخلی به آبادانی و ایجاد امنیت در مناطق تحت نفوذ خود نیز همت گمارد. وی در ضمن لشکرکشی‌های خود به مناطق مختلف هند معابد بسیاری را ویران ساخت، از جمله در خود دهلی و نواحی اطراف آن حدود سی معبد را با خاک یکسان کرده و دستور داد در دهلی مسجدی بنا کردند که به مسجد قوت‌الاسلام یا مسجد قطب دهلی معروف گشت و در کنار آن مسجد منار معروف به مسجد منار قطب را با ارتفاع هفتاد و سه متر احداث نمود، که امروزه از شاهکارهای معماری اسلامی در هند محسوب می‌شود. (دولافوز، ۱۳۱۶: ۹۲-۶)





قطب‌الدین پادشاهی کریم و صاحب اخلاق حمیده بود. زمانی که بر تخت سلطنت جلوس کرد، در بخشش و بخشایش را گشود و فرمان سخا و جوانمردی سر داد (استرآبادی، ۱۳۸۷: ۲۲۵) با این حال پس از دورانی کوتاه میان او و تاج‌الدین یلدوز یکی دیگر از غلامان معروف سلطان معزالدین آتش جنگ شعله‌ور گردید و آیبک به دفع شورش وی مشغول شده و کار ویرانی معابد و رسیدگی به امور داخلی را به وقت دیگری موکول نمود. هرچند که در فاصله‌ی بین این درگیری، آیبک در هنگام بازی چوگان از اسب افتاد و کوهه‌ی زین بر سینه‌اش اثبات کرد و در دم جان سپرد. (خواجه نظام‌الدین احمد، بی‌تا: ۴۳)

بعد از وی پسرش بر تخت نشست و به دلیل عدم شایستگی و بی‌لیاقتی در ایام سلطنت کوتاه وی حکام مسلمان سند و بنگال بیرق استقلال و خودسری برافراشتند و هنوز یک سال از سلطنتش نگذشته بود، که غلام پدرش التمش او را از سلطنت خلع و خود جانشین وی گردید. (دولافوز، ۱۳۱۶: ۹۶)

التمش: به گفته‌ی بیشتر داستان‌سرایان با یوسف پیغمبر همگشت بوده است و همان راهی را که او درنوردیده التمش نیز پیموده است. پدر او که یکی از افراد ایل تاتار بوده مهر فراوانی نسبت به او می‌ورزید و از این روی برادران التمش به او رشک می‌بردند. پس در پی نقشه‌ای، روزی به بهانه‌ی شکار او را از پدر جدا کرده و به تاجر برده‌ای فروختند. التمش پس از آنکه چندین بار بین تاجر دست به دست گشت به غزنین فرستاده شد و سرانجام قطب‌الدین آیبک او را خریده و به دلیل پی بردن به هوش و ذکاوت التمش او را گرامی داشته و سرانجام دختر خود را نیز به او داد. (فدائی اسپهانی، ۱۳۴۱: ۸۹ و ۹۰) و همین نقطه‌ی شروع قدرت‌گیری التمش در دستگاه حکومتی مملوکان گردید.

به ایام سلطنت التمش مغولان برای اولین بار به نواحی هندوستان هجوم آوردند. در



آن زمان چنگیزخان در تعقیب یکی از شاهزادگان افغان که به هندوستان فرار کرده بود در کنار رود سند ظاهر گردید، اما از خوش اقبالی التمش از دنباله‌ی آن منصرف شد و این موجب گشت، تا وی با فراغت بال و آزادی در مقام تنبیه و سرکوبی عمال یاغی سند و بنگال برآید. در حقیقت پس از مرگ آیبک و عدم شایستگی پسر وی در امر حکومت‌داری، هندوهای سرکوب شده به زمان قطب‌الدین باز علم شورش برافراخته و در مناطق متصرفی شروع به پیشروی کردند، التمش نیز با حمله به قلاع راجپوت‌ها و دفع شورش آنان تمامی معابد و بت‌خانه‌های مناطق شورشی را درهم‌کوبیده و فرمان احداث مسجد را به جای آنها صادر نمود. (دولافوز، ۱۳۱۶: ۹۷)

نکته حائز اهمیت به روزگار فرمانروایی التمش که در نشر آداب و رسوم اسلامی در شمال هند مؤثر واقع گشت، این بود که در آن زمان بسیاری از شاهزادگان مسلمان نواحی اطراف هند به همراه سپاهیان خود از وحشت یورش وحشیانه‌ی مغولان به دربار شاهان مملوکی پناه جستند، که خود این امر موجبات تقویت پایه‌های نیروی اسلام را در شبه قاره پدید آورده بود، به گونه‌ای که در آن زمان با وجود چند برابر بودن عده و نفرات هندوها و تلاش و پافشاری ایشان در شورش علیه مسلمانان و غلبه بر آنها به یمن وجود همین سپاهیان زبده و جنگی، تمامی این شورش‌ها به راحتی دفع گردید. (همان، ۹۷ و ۹۸) *گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

از جمله این شاهزادگان فراری به هندوستان، "خسرو" شاه شکست‌خورده‌ی غزنویان بود، که پس از سقوط غزنه با جمع‌کنی از ترکان سلحشور خویش به این منطقه متواری گشت. همچنین جمعیت انبوهی از مردمان جنگی افغانستان، سمرقند و بخارا هم در پی حمله‌ی مغولان به آسیای مرکزی، عازم هند گردیدند و به دربار سلاطین دهلی راه یافتند. (همانجا)

از این رو حکومت‌های مسلمان ساکن در شبه قاره از جمله مملوکان به محض



احساس خطر از جانب هندوها، این افراد را اجیر ساخته و به کمک آنان هم شورش‌های داخلی را دفع نمودند و هم از وجود بزرگان آنان برای رشد و گسترش هرچه بیشتر آیین و فرهنگ اسلامی در دربار و نواحی ذی نفوذ خویش بهره‌مند شدند. با وجود تمامی این بستری‌های مناسب برای اعتلای فرهنگ اسلامی پس از مرگ التمش به دلیل برخی مسائل داخلی در دربار مملوکان وقفه‌ی کوتاه مدت در مسیر رشد این جریان ایجاد گشت.

التمش در زمان حیات خود به دلیل لیاقت و شایستگی که در دخترش رضیه خاتون دیده بود، بخشی از امور حکومتی را به وی سپرد و در حضور وزیرش تاج‌الملک و امیران دیگر او را به ولایت عهدی انتخاب نمود. وی در ضمن تأکید بر شایستگی رضیه خاتون و به صلاح دانستن این انتخاب برای آینده، معایب پسرانش از جمله: می‌خوارگی و غرق شدن در رویاهای جوانی و ناتوانی آن‌ها را در امر مملکت داری به حاضران گوشزد کرد. (منهاج السراج، ۱۳۶۳: ۵۸)

با تمام این اوصاف پس از مرگ التمش بر سر جانشینی وی در دربار اختلاف افتاد، و سرانجام رکن‌الدین فیروزشاه پسر التمش قدرت را دست گرفت. در ابتدا همه به بندگی او گردن نهادند و از وی اطاعت کردند. اما به دلیل عشرت‌طلبی و خوش‌گذرانی و رفتار ظالمانه رکن‌الدین همه‌ی درباریان و فرماندهان با یکدیگر همدست گردیده و او را از تخت سلطان به زیر کشیدند و خواهرش رضیه خاتون را جانشین وی ساختند. (قدائی اسپهانی، ۱۳۴۱: ۹۰)

رضیه خاتون: نخستین زنی بود، که افتخار این را داشت که بر تخت سلطنت دهلی جلوس کند. به گفته‌ی مورخان این کتابیون به همه نشانه‌هایی که زینبندی پادشاهان بزرگ دادگر بود آراسته بوده است. وی پس از خواباندن شورش‌های علیه دستگاه حکومتی به اصلاح امور مملکت و آبادسازی خرابی‌های به جا مانده از دوران



رکن‌الدین مشغول شد و امنیت را در کشور برقرار ساخت. (دولافوز، ۱۳۱۶: ۹۶)

در زمان رضیه خاتون نزاع‌های بسیاری میان رهبران عقاید حنفی و شافعی ساکن در نواحی شمال هند در گرفته بود، این نزاع‌ها خود حاکی از آن است که فرقه‌های اسلامی تا چه حد در نواحی شبه قاره هند پیشروی کرده بود، که حال میان این فرقه‌ها نزاع نیز در می‌گرفته است. نکته قابل توجه دیگر در خصوص این جریانات این بود که دستگاه حکومتی سلاطین دهلی به طور یکسان عقاید حنفی و شافعی را مورد حمله قرار می‌داده است. در واقع نخبگان سیاسی و مذهبی کشور در دستگاه سلاطین دهلی از فرهنگ هر دو مکتب به طور یکسان جانبداری می‌کردند، و در پی ایجاد نفاق و دسته‌بندی عقاید گروه‌ها نبوده‌اند. (عزیز احمد، بی‌تا: ۵ و ۶). البته در این بین مذهب حنفی از اعتلای بیشتری برخوردار بوده است و دوران حکومت رضیه خاتون را باید عصر طلایی پیشرفت عقاید حنفی در بین مردم شبه قاره برشمرد، پیشرفتی که حتی در عصر جانشینان سلسله‌ی مملوکان یعنی خلجیان به زمان حکومت برجسته‌ترین سلطان خلجی علاءالدین، مشهور به اسکندر ثانی به عنوان مذهب رسمی کشور مورد قبول واقع گشت. (همانجا)

با وجود دوران پرشکوه حکومت رضیه خاتون تمامی پادشاهان دیگری که بعد از وی تا به قدرت رسیدن غیاث‌الدین بالبان آخرین شاه قدرتمند مملوکان به روی کار آمدند، به دلیل جورپیشگی و فساد اخلاقی به قتل رسیده یا کنار زده شدند، تنها حادثه‌ی مهم به زمان این جانشینان دست‌اندازی نیروهای مغول به نواحی شبه قاره هند و پیشروی آنها بوده است، که این امر موجب شورش هندوها در نواحی تصرف شده مملوکان گردیده بود. (دولافوز، ۱۳۱۶: ۹۹)

هرچند که تمامی این شورش‌ها با به قدرت رسیدن غیاث‌الدین بالبان یکی پس از دیگری با شکست مواجه شده و آتش نزاع‌های داخلی فرونشست. غیاث‌الدین بالبان



پادشاه مقتدری بود، که قلمرو سلطنت خود را تا بنگال گسترش داد و همان طور که گفته شد در ایام سلطنت او شورش هندوها، طغیان حکام و عمال اسلامی، حملات و هجوم مغول‌ها توامان با هم در جریان بود ولی این مرد جنگی با قدرتی که داشت در برابر تمامی این مشکلات ایستادگی کرد و سلطنتش را حفظ نمود. علاوه بر آن که پایتخت او همیشه ملجأ و پناهگاه یک عده سلاطین و شاهزادگان پریشان و متواری آسیای مرکزی بوده که بر اثر حملات و قتل و غارت مغول‌ها از مملکت خود آواره شده بودند.

بالبان سیاست سرکوب‌گرانه را برای رهایی از سلطه والیان مملکوک ایالات در پیش گرفت، وی در ابتدا راجپوت‌های موات و مالوا را که در زمان وی دوبار سر به شورش نهاده بودند در قلاع و استحکاماتشان به چنگ آورده و همه را قلع و قمع نمود، در آخر نیز شورشی سخت در بنگال به پا شد که وی از آن جلوگیری به عمل آورد و شورشیان را شدیداً و در نهایت بی‌رحمی مجازات کرد. (همان، ۹۹ و ۱۰۰)

به زمان وی سیاست ویرانی معابد و دست‌گیری از شاهزادگان مسلمان فراری همچنان ادامه داشت، بالبان سلطنتش را با استفاده از سنن ایرانی بالا برده و به این طریق پایه‌های حکومت خویش را مستحکم‌تر ساخت و پیوندهای روحانی و اخلاقی را با سایر نقاط اسلامی برقرار نمود، از نقاط برجسته زمان حکومت وی در ارتباط با توجه به احکام اسلامی این بود که، بالبان برای اولین بار المستنصر بالله خلیفه فاطمیان را گرامی داشته و از جانب وی منصب سلطنت یافت، او حتی نام این خلیفه فاطمی را بر روی سکه‌های خود نیز ضرب نمود. (همانجا)

با توجه به تبعیت غیاث‌الدین بالبان از خلیفه فاطمیان می‌توان این گونه نیز نتیجه گرفت، که شاید به دوران وی با ایجاد این رابطه راه برای ورود هرچه بیشتر مبلغان اسماعیلی و نشر عقایدشان در مناطق ذی‌نفوذ مملوکان بازگشته و این فرقه نیز در کنار

سایر فرقه‌های اهل سنت در هندوستان جایگاه مخصوص به خود را پیدا نمود.

پس از مرگ بالبان پسرش به جای وی بر تخت نشست و از این زمان بود که دوران طلایی حکومت "غلامشاهی" رو به انحطاط نهاد. چرا که او مثل سلاطی سلف خود ضعیف و دارای اعمال ناشایست و در عین حال جور پیشه بود. به همین دلیل نیز وزیر و مشاورش جلال‌الدین خلجی حاکم پنجاب وی را مسموم نموده و بعد از سه سال به جای وی بر تخت نشست و خاندان معزی پس از گذشت هشتاد و چهار سال سلطنت منقرض گردید. (همان، همانجا)

پی نوشت:

سلاطین شاخه‌ی غلامشاهیان:

۱. قطب‌الدین آیبک ۶۰۷ - ۶۰۲ هـ ق

۲. شمس‌الدین ایلتمش ۶۰۷ - ۶۳۳ هـ ق

۳. رکن‌الدین فیروزشاه ۶۳۳ - ۶۳۴ هـ ق

۴. سلطان رضیه بیگم ۶۳۴ - ۶۳۷ هـ ق

۵. معزالدین بهرام شاه ۶۳۷ - ۶۳۹ هـ ق

۶. علاءالدین مسعود شاه ۶۳۹ - ۶۴۴ هـ ق

۷. ناصرالدین محمود شاه ۶۴۴ - ۶۶۴ هـ ق

۸. غیاث‌الدین بالبان ۶۶۴ - ۶۵۶ هـ ق

۹. معزالدین کی قباد ۶۸۶ - ۶۸۹ هـ ق

۱۰. شمس‌الدین کیکاووس ۶۸۹ - ۶۸۹ هـ ق

نتیجه گیری

دولت غلامشاهیان اولین سلسله‌ی متمرکزی بود که نهاد خلافتش در خود شبه قاره هند قرار داشت و از آنجا که این خاندان مسلمان بودند، به طور طبیعی خواهان گسترش آیین و اعتقادات خویش در نواحی تحت تسلط خود بوده، و در این خصوص به فعالیت‌هایی نیز دست زدند. مملوکان با دفع شورش هندوها و ویران ساختن معابد آنان و احداث مساجد به جای این بت‌کده‌ها هم راه را برای گسترش آیین اسلام هموار می‌ساختند و هم خزانه‌ی دولت را به وسیله نذورات اهدا شده به معابد رونق می‌بخشیدند. از سویی دیگر با یورش طوایف وحشی مغول به ماوراءالنهر و خراسان بسیاری از امرا و سپاهیان مسلمان این نقاط به دلیل عدم توانایی در مقابل پیشروی مغولان به کشورهای همسایه خود من به جمله هندوستان گریخته و به دربار مملوکان که مسلمان بودند پناه جستند، در نتیجه استقرار این گروه نیز هم زمینه‌ی خوبی برای دفع هندوهای متعصب در داخل و هم بستری مناسب برای اعتلای فرهنگ اسلامی در دربار مملوکان پدید آمده بود که در این میان فقه حنفی که از زمان رضیه خاتون تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کرده بود، طرفداران بیشتری را جذب خود نموده و حتی به دوران پس از مملوکان و اضمحلال این خاندان در شمال هند همچنان به رشد و بالندگی خویش ادامه داد.





منابع و مأخذ

۱. السیهرندی، یحیی بن احمد بن عبدالله، تاریخ مبارک شاهی، بی‌نا، کلکته ۱۹۳۱ م
۲. استرآبادی، محمد قاسم هندوشاه، تاریخ فرشته، به تصحیح محمدرضا نصیری، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.
۳. احمد، عزیز، تاریخ تفکر اسلامی در هند، مترجم نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، نشر کیهان، چاپ اول، تهران بی‌تا.
۴. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، بی‌جا، بی‌تا.
۵. بیات، عزیزالله، تاریخ تطبیقی ایران با کشورهای جهان از ماد تا پهلوی، نشر امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۴.
۶. جلالی نائینی، محمدرضا، هند در یک نگاه، نشر شیرازه، چاپ اول، تهران ۱۳۷۵.
۷. حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، چاپخانه‌ی دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۷.
۸. خواجه نظام‌الدین احمد، طبقات اکبری، ج اول، بی‌جا، بی‌تا.
۹. خلعتبری، اللهیار، تاریخ خوارزمشاهیان، انتشارات: سمت، تهران، ۱۳۸۱.
۱۰. روشن ضمیر، مهدی، تاریخ سیاسی و نظامی غوریان، انتشارات دانشگاه ملی، ۱۳۸۱.
۱۱. طقوش، محمد سهیل، تاریخ امویان، مترجم: حجت‌الله جودکی، نشر حوزه پژوهشگاه، چاپ پنجم، تهران ۱۳۸۹.
۱۲. فدایی اسپهانی، نصرالله خان، داستان ترک‌تازان هند، چاپخانه‌ی فردین، تهران ۱۳۴۱.
۱۳. دولافوز، کلود فریز، تاریخ هند، مترجم محمدتقی فخر داعی، نشریات کمیسیون معارف، چاپ اول، تهران، ۱۳۱۶.

مقالات:

۱. اندریاس واهسن، معماری اسلامی در هند، مترجم: محمد طریقی، فصل‌نامه‌ی هنر، شماره ۳۶، بهار ۱۳۸۷.
۲. مجتبی تبریز نیا، غوریان و سلاطین دهلی در کتاب تاریخ مبارک شاهی، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۳۷، اردیبهشت ۱۳۸۳.